موضوع: بررسی مساله معیار حقیقت و صدق

بداهت به عنوان معیار حقیقت و صدق

بعد از اینکه مساله ملاک حقیقت و صدق بیان شد، بحث به مساله معیار حقیقت و صدق رسید. ملاک مربوط به مقام ثبوت و معیار مربوط به مقام اثبات است. از نظر مقام ثبوت، ملاک حقیقت، مطابقت با واقع و نفس الامر است. معیار حقیقت به معنای این است که حقیقت چگونه کشف و شناخته می شود؟ در این باره دیدگاه هایی مطرح شده است. اولین دیدگاه این بود که معیار حقیقت، بداهت است، یعنی اگر حکم ذهنی به بدیهی منتهی شود، نشانه حقیقت داشتن آن است، زیرا بداهت با مطابقت با واقع ملازمه دارد. این دیدگاه از دوران قدیم مورد پذیرش بوده و دیدگاه مشهور فلاسفه و منطقیون است.

درباره این دیدگاه این بحث مطرح شد که بدیهی بودن یک گزاره به این معنا است که تصدیق آن بدیهی است اما آیا بیان می کند که آن تصدیق صادق هم هست یا نه؟ به تعبیر دیگر آیا بداهت با صدق هم ملازم است یا نه؟ مرحوم آیت الله مصباح یزدی برای حل این مساله، ارجاع بدیهی به علم حضوری را بیان کردند. ایشان سه دسته قضیه را مطرح کرده اند: وجدانیات که از علم حضوری به حالات نفس حاصل می شود. دسته دوم گزاره های منطقی است و اینها چون در وعاء ذهن هستند پیش نفس حضور دارند و لذا در این قضایا خطایی راه ندارد. دسته سوم بدیهیات (اولیات) است که این قضایا نیز به علم حضوری بر می گردند زیرا برخی از اینها مفاهیم فلسفی هستند و اینها را ما با علم حضوری به نفس و حالات خود درک می کنیم. اینها نیز نوعا قضایای تحلیلی هستند که محمول از خود موضوع حاصل می شود. مثلا وقتی گفته می شود معلول احتیاج به علت دارد، این قضیه از تحلیل خود معلول نیز به دست می آید. نتیجه این که راز خطاناپذیری بدیهیات اولیه، اتکاء آنها بر علم حضوری است.

ارزیابی

به نظر می رسد کلام مرحوم آیت الله مصباح به صورت یک اصل کلی قابل قبول نیست، زیرا در بدیهیات اولیه، قضایایی داریم که موضوع آنها اساسا وجود ندارد تا بتوان به علم حضوری آنها را درک کرد. حکمی که درباره این قضایا می شود اگر مربوط به ذهن باشد سخن ایشان درست است، زیرا اینها پیش نفس و در وعاء ذهن حاضر است و به علم حضوری برای نفس معلوم هستند. اما اگر حکمی که برای آنها می شود مربوط به عالم خارج باشد، چگونه می توان آن را به علم حضوری درک کرد؟ مهم ترین اصل اولی، اصل «امتناع اجتماع نقیضین و امتناع ارتفاع نقیضین» است. این حکم ناظر به ذهن نیست (هر چند مفهوم امتناع و اجتماع و مانند آن را در ذهن داریم). اجتماع نقیضین در ذهن محال نیست، بلکه این امتناع به لحاظ عالم خارج از ذهن است. حکم در این قضیه به علم حضوری درک نشده است. بنابراین نمی توان همه بدیهیات اولیه را به علم حضوری برگرداند. اکنون وقتی نتوانیم صدق اصل امتناع تناقض را به علم حضوری اثبات کنیم، زیر بنای بسیاری از گزاره ها معرفتی با مشکل مواجه می شود.

این اشکال اختصاص به اصل تناقض هم ندارد بلکه در همه تصدیق هایی که موضوع و محمول و نسبت این دو وجود خارجی نداشته باشد (اعم از اینکه از ممتنعات باشد یا ممکنات) جاری است. مثلا وقتی گفته می شود «کوهی از یاقوت ممکن است»، این گزاره و حکم در آن با علم حضوری قابل درک نیست. یا وقتی گفته می شود «دریایی از جیوه ممکن است» این قضیه ناظر به خارج است. و یا وقتی گفته می شود: «دور باطل است»، «تسلسل علل باطل است»، حکم در آنها با علم حضوری درک نمی شود و لذا نمی توان صدق آنها را با علم حضوری کشف کرد.

راه حل صحیح همان مبنای مشهور است و آن بداهت است. وقتی به بداهت رسیدیم، صدق آنها بدون چون و چرا پذیرفته می شود. توضیح آن این است که بر اساس دیدگاه رئالیست، حکم یک پدیده درونی است و با بقیه پدیده های روانی این تفاوت را دارد که ناظر به خارج است و حکایت گر و کاشف از آن است. اراده، محبت، شوق، ترس همه امور درونی است. اما شان حکم کاشفیت عمومی است و هر حکمی که صورت گیرد، کاشفیت با او همراه است. این حکم بما هو هو، شان کاشفیت دارد اما فعلیت کاشفیت آن همگانی نیست و ممکن است خطا صورت گیرد. اگر در مساله ای وضوح نباشد و ابهاهی در کار باشد ذهن و فکر ممکن است خطا کند اما وقتی امر روشن است دیگر منشاء ای برای خطا وجود ندارد. از باب مثال فردی که چشمش سالم است و نور هم به قدر کافی وجود دارد و شی مقابل نیز خصوصیات دیده شدن را دارد و فاصله برای دیدن مناسب است. تمام شرایط دیدن موجود و مانع هم مفقود است. در اینجا دیده شدن قطعی است و دیگر خطا در آن معنا ندارد. خطا وقتی صورت می گیرد که برخی شرایط محقق نباشد یا مانعی در کار باشد. حکم ذهنی، در حقیقت دیدنی است که فکر می خواهد انجام دهد. ویژگی بدیهی این است که واضح و روشن است و هیچ خفا و ابهامی در آن نیست. بنابراین سخن مشهور که گفته اند وقتی تصدیق به بدیهی برسد، صدق آن قطعی است، سخن درستی است. (درست است که صدق و تصدیق دو بحث جدا از هم هستند اما در مقامی که بدیهی باشند، تلازم دارند).

بنابراین همان دیدگاه مشهور حکما و منطقیون که معیار صدق و حقیقت را بداهت می دانند، سخن درستی است. در میان فلاسفه جدید غربی نیز دکارت این دیدگاه را برگزیده و گفته است بعد از بررسی های مختلف دیدم یقین آنجایی وجود دارد که مساله وضوح دارد و لذا یقین ملازم با وضوح است.

آنچه بیان شد بیان معیار حقیقت از دیدگاه عقل گرایان بود. معیار حقیقت از دیدگاه تجربه گرایان بحث انشاءالله در گفتار بعد بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد